

بسم الله الرحمن الرحيم^۱

بیان سوم: کلام حقی خوئی

بیان سوم برای اینکه حدیث رفع اختصاص دارد به رفع تکلیف بعد از فحش و شامل قبل از فحش نمی‌شود، بیانی است که **محقق خوئی** در کتاب **مصباح الأصول** ج ۲ ص ۴۹۳ دارند البته دو بیان دارند که بیان دوم را بعداً اشاره می‌کنیم. ایشان می‌فرمایند ادله برائت شرعی انصراف دارد به شبهات بعد از فحش و شامل شبهات قبل از فحش نمی‌شود، انصراف منشأ می‌خواهد قرینه باید اقامه شود بر انصراف، **محقق خوئی** می‌فرماید قرینه ما یک قرینه لبی عقلی است بر این انصراف و آن قرینه این است که عقل می‌گوید جستجو از احکام مولا واجب است چون دفع ضرر محتمل و عقاب محتمل لازم است، لذا عقل می‌گوید به خاطر دفع عقاب محتمل باید جستجو کنید پس حدیث رفع انصراف دارد به بعد از فحش تا فحش نکنی حق اجرای برائت نداری.^۲

اشکال به این بیان **محقق خوئی** از اشکال به طرق گذشته روشن می‌شود. وجه آن این است حکم عقل به لزوم دفع عقاب محتمل یک حکم تعلیقی است و نه تنجیزی. عقل می‌گوید اگر احتمال عقاب دادی فحش و جستجو کن اگر خود مولا بگوید احتمال عقابی نیست «رفع ما لا يعلمون» آنچه که نمی‌دانی عقاب نیست، وقتی خود مولا می‌گوید عقابی نیست در این مورد، دیگر موضوعی برای حکم عقل باقی نمی‌ماند که عقاب محتمل هست برو دنبالش، خود مولا گفته نیست.

لذا اگر کسی بخواهد یک قرینه عقلی اقامه کند بر اینکه حدیث رفع شامل قبل از فحش نمی‌شود باید اینگونه بیان کند که بگوید از طرفی مسلم و روشن است که خداوند ارسال رسل و انزال کتب دارد، تمام این دستگاه ارسال رسل و انزال کتب برای این است که احکام را در معرض وصول قرار دهد به صورتی که اگر عبد جستجو کند به آن برسد. حالا اگر مفاد یک دلیل این باشد که در مورد احکام الهی جهلت را نمی‌خواهد بر طرف کنی، اگر ندانستی و خودت را در حال جهل نگه داشتی، جستجو لازم نیست و دنبال احکام نرو. فلسفه ارسال رسل و انزال کتب لغو می‌شود یا اختصاص به موارد شاذ پیدا می‌کند. لذا با این بیان می‌شود یک قرینه لبی اقامه کرد و دیگر حکم عقل هم تنجیزی می‌شود نه تعلیقی، - لغویت ارسال رسل و انزال کتب - لذا بگوییم حدیث رفع اختصاص دارد به بعد از فحش.

با این وجود طرقی هم اقامه شده از این دیدگاه که گفته‌اند حدیث رفع مقید و مخصص دارد. اطلاقش قبول اما تنقید و تخصیص می‌خورد به بعد از فحش، این بیانات را هم ذیل بیانات دیگر اشاره می‌کنیم بعد جمع بندی می‌کنیم.

لذا عرض می‌کنیم:

بیان چهارم: گفته شده آیات و روایاتی داریم که مقید و مخصص حدیث رفع هستند. اینها چند طائفه هستند، طائفه اول و دوم گفته شده روایات و آیاتی داریم که مؤمنین تحریض و تحریر شده‌اند به طلب علم و تفقه در دین، طلب علم و تفقه در دین روشن است بالملازمه دلالت می‌کند که اینها متفقه بشوند و طالب علم بشوند و به احکام برسند و دیگران را به احکام برسانند و الا اگر فحش لازم نیست جستجوی از این احکام دینی لازم نیست و انسان می‌تواند در حال جهل بماند نه تفقه لازم است نه طلب علم لازم است و نه امثال اینها.

شهید صدر در کتاب **بحوث فی علم الأصول** ج ۵ ص ۴۰۶ می‌فرماید این دو طائفه اول آیات و روایات طلب علم و تفقه در دین نمی‌تواند مقید حدیث رفع باشد. به خاطر اینکه متعلق فحش و جستجو چیست؟ جستجو کنید تا اطلاع پیدا کنید از احکام لزومی، واجب و حرام را بفهمید و بدون مجوز برائت جاری نکنید. ولی آیات و روایاتی که می‌گوید تفقه در دین و طلب علم، درست است طلب علم یعنی طلب انکشاف معنای لغویش یعنی کسی که تعبداً علم پیدا کند به وجوب نماز جمعه این هم لغتاً علم است ولی مقصود در آیات و روایات از تفقه در دین یک معنای خاصی است یک مرتبه ویژه‌ای از علم است، آیات و روایات می‌گویند یک عده باید متخصص بشوند در امور دینی غایت تخصص چه احکام مورد ابتلای خودشان باشد چه نباشد اینکه یک عده باید تخصص فوق العاده در مسائل دینی پیدا کنند چه ربطی دارد به اینکه هر کسی باید در وقت اجرای برائت جستجو کند از احکام هر چند تعبداً به حکم برسد؟ اینها به هم ربطی ندارند، آیه ربطی به حدیث رفع ندارد و نمی‌تواند مخصص آن باشد در دو موضوع هستند.^۳

۱ - جلسه ۳۷ - مسلسل ۲۵۲ - یکشنبه - ۱۴۰۰/۰۹/۲۱

۲ - مصباح الأصول (طبع مؤسسة إحياء آثار السيد الخوئي) ؛ ج ۱ ؛ ص ۵۷۰: «الثالث: دعوى انصراف الأدلة إلى ما بعد الفحص بحكم العقل بوجوب الفحص، و عدم جواز الرجوع إلى البراءة قبله، فانه كما يحكم العقل بفتح العقاب بلا بيان كذلك يحكم بوجوب الفحص عن أحكام المولى من باب وجوب دفع الضرر المحتمل. وبالجملة: فكما أنه على المولى إبلاغ أحكامه إلى عبده، و بيان مراداته لهم جرياً على وظيفة المولية، فكذلك يجب على العبد الفحص عن أحكام المولى جرياً على وظيفة العبودية، إذ لا يجب على المولى إلا بيان أحكامه على النحو المتعارف، من أن يجعلها في معرض الوصول، و أما فعلية الوصول و البحث عنها فهي من وظائف العبد. فهذا الحكم العقلي بمنزلة القرينة المتصلة المانعة عن انعقاد الظهور في إطلاقات أدلة البراءة، فهي مختصة من أول الأمر بما بعد الفحص في الشبهات الحكمية. و هذا الوجه ممّا لا بأس به».

۳ - بحوث في علم الأصول ؛ ج ۵ ؛ ص ۴۰۶: «و هذه الطائفة لا إشكال في دلالتها على لزوم طلب العلم إلا ان حملها على مجرد الاطلاع على الأحكام اللزومية الواقعية الداخلة في محل الابتلاء و الذي هو معنى وجوب الفحص خلاف الظاهر و انما الظاهر منها الحث على لزوم تحصيل

عرض ما این است که:

اولاً: شما چرا آیات و روایات طلب علم را اختصاص دادید به یک مرتبه خاصی و فرمودید این دو طایفه دلالت می‌کند که یک عده بروند متخصص بشوند و مجتهد بشوند، مگر روایات طلب علم اطلاق ندارند شامل مراتب پایین‌تر نمی‌شوند؟! طلب علم مراتبی دارد، مثلاً شک بین ۲ و ۳ را نمی‌داند و می‌پرسد یک عالم و مجتهد می‌گوید حکمش این است، سجده سهو چیست؟ می‌پرسد این طلب علم است چرا این مرتبه را خارج می‌کنید؟

ثانیاً: بر فرض که روایات طلب علم و تفقه در دین این آیات و روایات اختصاص دارد به این معنا که یک عده مجتهد شوند و احکام دینی را خوب یاد بگیرند هر چند محل ابتلاشان نباشد، چرا اینها بروند زحمت بکشند؟ اگر مردم و مکلفین که یک قسم خود این مجتهدین هستند بدون فحص می‌توانند حدیث رفع جاری کنند این تفقه در دین لغو است: «وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنفِرُوا كَافَّةً فَلَوْ لَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَائِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ»^۴ و سایر آیات و روایات.

نتیجه: این آیات و روایات به نظر ما کاملاً می‌توانند مقید منفصل باشد برای حدیث رفع، طلب علم لازم است یعنی جستجوی احکام لازم است پس «رفع ما لا يعلمون» یعنی بعد از جستجو اگر به حکم نرسیدی مشکلی ندارد.

طایفه سوم از این آیات و روایات آیه سوال است: «فَسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ»^۵.

گفته شده است که این آیه دلالت می‌کند بر وجوب سوال از اهل بیت علیهم السلام. سوال از اهل بیت علیهم السلام خودش یعنی فحص و جستجو از احکام، اگر سوال واجب است یعنی جستجو واجب است. بنابراین آیه سوال می‌گوید جستجو لازم است پس «رفع ما لا يعلمون» اختصاصاً دارد به بعد از جستجو.

شهید صدر اینجا می‌فرماید استدلال به این طایفه اشکالی ندارد استدلال خوب است مقرر ایشان رحمه الله علیه اینجا نکته‌ای دارند ایشان می‌گوید انصاف این است که این طایفه سوم هم نمی‌تواند مخصص باشد و اجنبی از محل کلام است. می‌فرماید آیه کریمه در مقام بیان مرجعیت علمی اهل بیت علیهم السلام است فی الجمله ولی اطلاق ندارد که در احکام شرعی هم سوال از آنها واجب است پس جستجو لازم نیست.

ما از انصاف ایشان تعجب می‌کنیم روشن است که سوال از اهل بیت علیهم السلام موضوعاً از مساحت مزرعه و وزن گندم و امثال اینها نیست. سوال از اهل بیت علیهم السلام سوال از شریعت است و شریعت دو بُعد دارد احکام و عقاید، واجب است سوال کنید از اهل بیت علیهم السلام یعنی از عقاید و احکام و شاهد بر آن - که **شهید صدر** هم به آن توجه دارد - روایات تفسیری است که روایات تفسیری می‌گوید از حلال و حرامتان از اهل بیت علیهم السلام بپرسید. بنابراین این طایفه به نظر ما دلالت می‌کند بر اینکه واجب است سوال از حلال و حرام از اهل بیت یعنی فحص واجب است و می‌تواند مقید حدیث رفع باشد.

طائفة چهارم روایاتی است که صریحاً دلالت می‌کند در شبهات حکمیه فحص و جستجو لازم است و اگر جستجو نکردی به خلاف افتادی عقاب می‌شوی روایات زیاد است از جمله روایت معتبر **مسعده بن زیاد**: «قَالَ سَمِعْتُ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ عَ وَ قَدْ سُئِلَ عَنْ قَوْلِهِ تَعَالَى فَلِلْحُجَّةِ الْبَالِغَةِ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ لِلْعَبْدِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَبْدِي أَ كُنْتَ عَالِمًا فَإِنْ قَالَ نَعَمْ قَالَ لَهُ أَ فَلَا عَمِلْتَ بِمَا عَلِمْتَ وَ إِنْ قَالَ كُنْتُ جَاهِلًا قَالَ لَهُ أَ فَلَا تَعَلَّمْتَ حَتَّى تَعْمَلَ فَيُخَصِّمَهُ وَ ذَلِكَ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ»^۶

الثقافة الإسلامية التي كان يعبر عنها وقتئذٍ بالعلم بقول مطلق، و هذا المعنى من العلم لا يفرق فيه بين الأحكام الداخلية في محل ابتلاء الشخص و غيرها و لا يشمل هذا العلم مجرد التقليد و السؤال عن الفتوى و لا المعرفة البسيطة فإن العلم لغة و إن كان بمعنى الانكشاف و لكن بحسب المصطلح العرفي السائد اجتماعياً منذ عصر الأئمة و إلى يومنا هذا يطلق على مرتبة مخصوصة و معمقة من المعرفة و ليس كل انكشاف علماً فتكون هذه الروايات ظاهرة في إرادة هذا المعنى من طلب العلم، و يؤيد ذلك القرائن المنتشرة في متونها حيث ورد في بعضها المقارنة بين حال العالم و الجاهل، و ذكر في بعضها فوائد العلم و شأن العالم و جلالته و إن العلم يؤنس الإنسان في وحشته و غربته و هو السلاح على الأعداء و الزين على الأخلاء إلى غير ذلك و هذا كله انما يناسب المعنى الذي ذكرناه و هي و إن كانت ظاهرة في لزوم ذلك على كل مسلم إلا أنه بقرينة ما دل على سقوطه بقيام من به الكفاية به في كل زمان و بمثل آية النفر من الأدلة الدالة على عدم وجوب ذلك على كل الناس عينا بل كفاية تحمل هذه الطائفة على الوجوب الكفائي».

۴ - سورة توبه، آیه ۱۲۲.

۵ - سورة نحل، آیه ۴۳.

۶ - بحوث في علم الأصول ؛ ج ۵ ؛ ص ۴۰۸: «الإنصاف ان هذه الطائفة أيضا أجنبية عن محل الكلام لأنها ناظرة إلى نفي مرجعية المصادر الأخرى للعلم غير أهل البيت عليهم السلام و لو أغمض عن هذا فلا بأس بإطلاقها للسؤال عن آرائهم و أحكامهم الواسلة من خلال الأحاديث المنقولة عنهم و السؤال عن الفقهاء و أصحابهم الذين يفصحون عن رأيهم فتعم غير زمانهم أيضا».

۷ - الأمالي (للمفيد) ؛ النص ؛ ص ۲۲۷: «قَالَ أَخْبَرَنِي أَبُو الْقَاسِمِ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ الْجُمَيْرِيُّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ هَارُونَ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ مُسْعَدَةَ بْنِ زِيَادٍ قَالَ سَمِعْتُ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ عَ وَ قَدْ سُئِلَ عَنْ قَوْلِهِ تَعَالَى فَلِلْحُجَّةِ الْبَالِغَةِ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ لِلْعَبْدِ يَوْمَ

اگر به مجرد عدم علم حکم مرفوع است چرا خداوند روز قیامت مخاصمه می کند با افراد که چرا یاد نگرفتی؟ لذا این روایات می تواند مخصص حدیث رفع باشد.

شهید صدر هم می فرماید که اشکالی نیست به اینکه این روایات بر مطلوب دلالت کند.

آخرین طریق که برای تقیید حدیث رفع بیان شده کلامی از **محقق خوئی** در کتاب **مصباح الاصول** جلد ۲ صفحه ۴۹۴ می باشد.^۸ نکته ای در این مطلب است که متعرض می شویم ایشان می فرمایند اگر قرینه عقلی ما را قبول نکنید ما تمسک می کنیم به روایات توقف و توضیحی دارند که اشاره می کنیم و بعد جمع بندی می کنیم.

الْقِيَامَةِ عِنْدِي أ كُنْتُ عَالِمًا فَإِنْ قَالَ نَعَمْ قَالَ لَهُ أ فَلَا عَمَلْتَ بِمَا عَلِمْتَ وَ إِنْ قَالَ كُنْتُ جَاهِلًا قَالَ لَهُ أ فَلَا تَعْلَمْتَ حَتَّى تَعْمَلَ فَيُخَصِّمُهُ وَ ذَلِكَ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ».

^۸ - مصباح الاصول (طبع مؤسسة إحياء آثار السيد الخوئي) ؛ ج ۱ ؛ ص ۵۷۱: «الخامس: الأخبار الدالة على وجوب التوقف، و قد تقدّم ذكر جملة منها في مبحث البراءة. و النسبة بينها و بين أخبار البراءة و إن كانت هي التباين، لدلالة أخبار البراءة باطلاقها على البراءة مطلقاً قبل الفحص و بعده، و كذا جملة من أخبار التوقف تدل على وجوب التوقف مطلقاً، إلا أن مورد جملة من أخبار التوقف هي الشبهة قبل الفحص، كقوله (عليه السلام): «فأرجئه حتى تلقى إمامك» أي يجب عليك التوقف حتى تلقى إمامك فتتفحص و تسأله، فنسبتها إلى أخبار البراءة هي الخصوص المطلق، فتخصص أخبار البراءة بما بعد الفحص، و بعد هذا التخصيص تكون النسبة بين أخبار البراءة و بين بنية أخبار التوقف الدالة على وجوب التوقف مطلقاً أيضاً هو العموم المطلق، فتخصص أخبار التوقف بما قبل الفحص، كما هو الشأن في جميع المتعارضين، فإنه تلاحظ النسبة بينهما بعد ورود التخصيص في أحدهما أو في كليهما من الخارج. و لا تلاحظ النسبة بينهما في أنفسهما مع قطع النظر عن ورود التخصيص الخارجي على ما هو مذكور في محله. هذا بناءً على الاغماض عما ذكرناه من كون أخبار البراءة مختصة بما بعد الفحص لأجل قرينة عقلية، و إلا فلا نحتاج إلى تخصيص أدلة البراءة ببعض أخبار التوقف، بل هي بنفسها مختصة لأجل القرينة العقلية على ما تقدّم بيانه».